

کارکردهای اصول راهبردی

آیین دادرسی کیفری*

- محمدمهدی ساقیان^۱
- زهرا اسلامی^۲

چکیده

قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲، مواد ۲ تا ۶ را به برخی از اصول راهبردی آیین دادرسی کیفری اختصاص داده است. پیش‌بینی این اصول که معرف استقرار «مدل دادرسی منصفانه» است، باعث گردیده قانون‌گذار از یکسو به تعهد بین‌المللی خویش، ناشی از اسناد بین‌المللی جامعه عمل پوشاند و از سوی دیگر به دغدغه جامعه حقوقی به رعایت لوازم دادرسی منصفانه و ارتقاء آن در نهادها و مراحل مختلف فرایند کیفری، پاسخ مثبت دهد. بدین ترتیب، کارکرد مهم این اصول همانا تلطیف و کنترل اقدامات قهرآمیز کنشگران کیفری علیه حقوق و آزادی‌های بنیادین افراد جامعه است. این اصول در تمامی مراحل مختلف آیین دادرسی کیفری، همه مقررات آن و همه مراجع کیفری (عمومی، اختصاصی) و شبه قضایی حکومت دارد. با توجه به اینکه قانون‌گذار سخنی از قلمرو، شرایط و

* تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۵/۳ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۲/۲۸.

۱. استادیار دانشگاه تهران (نویسنده مسئول) (msaghian@ut.ac.ir).

۲. کارشناس ارشد حقوق بین‌الملل (eslami3040@yahoo.com).

آثار این اصول در هنگام اعمال و اجرای آن‌ها در جریان فرایند کیفری به میان نیاورده، این مقاله بر آن است تا با مطالعه کارکردها و اهمیت این اصول، راهکارهای عملی جهت ارتقاء پیام قانون‌گذار در دو سطح تقنینی و رویه قضایی ارائه دهد.

واژگان کلیدی: اصول راهبردی، فرایند کیفری، دادرسی منصفانه، حقوق متهم، حقوق بزه‌دیده، بطلان تصمیمات قضایی، دیوان عالی کشور.

مقدمه

یکی از مهم‌ترین نوآوری‌های قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲، پیش‌بینی برخی از اصول راهبردی آیین دادرسی کیفری در فصل اول از بخش اول و در مواد ۲ تا ۷ آن، ذیل عنوان «تعریف آیین دادرسی کیفری و اصول حاکم بر آن» است. این ماده که مجموعه‌ای از اصول آیین دادرسی (اصل قانونی بودن آیین دادرسی کیفری، اصل ترافعی، اصل تساوی سلاح‌ها، اصل برائت، اصل کرامت انسانی، اصل آگاهی از حقوق و...) را به خود اختصاص داده است، در واقع به دنبال تبیین فلسفه و زیربنای سیاست جنایی شکلی ایران بوده و روح و جهت‌گیری قوانین و مقررات آن را تشکیل می‌دهد (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۹۶: ۶۰۸).

این اصول راهبر به بیان ژان پرادل:

«اندیشه‌های واجد ارزش و اعتبار قاعده‌مند (هنجاری) هستند که بر اخلاق یا فایده اجتماعی استوار هستند. حال از این اصول، پیامدهای متنوع فنی ناشی می‌شوند که آن‌ها نیز خود، قاعده‌مند (هنجاری) می‌باشند» (Pradel, 2006-2007: 324).

در تعریف دیگر، اصول راهبردی به مجموعه‌ای از قواعد بنیادین دارای ارزش برتر اطلاق می‌شود که پایه و اساس ضروری یک فرایند کیفری مبتنی بر رعایت حقوق اشخاص را تشکیل می‌دهد (Desportes et Lazerges-Cousquer, 2012: 120). سه ویژگی مهم با ثبات بودن، اهمیت داشتن و انعطاف‌پذیر بودن، از سوی نویسندگان برای اصول راهبردی ارائه شده است (Vergès, 2000: 307): برای مطالعه بیشتر ر.ک: باقری‌نژاد، ۱۳۹۴: ۳۷ و بعد؛ تدین و باقری‌نژاد، ۱۳۹۹: ۲۱۹ و بعد). اگرچه این اصول برای اولین بار به طور یکجا در ابتدای قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ پیش‌بینی شده‌اند (برای مطالعه بیشتر ر.ک: آشوری،

۱۳۹۸: ۱۷/۱ و بعد: طهماسبی، ۱۳۹۵: ۵۲/۱ و بعد: خالقی، ۱۳۹۹: رستمی، ۱۳۹۷: ۳۴ و بعد)، اما سابقاً در اسناد بین‌المللی حقوق بشری مانند اعلامیه جهانی حقوق بشر، میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (۱۹۶۶) و کنوانسیون حقوق کودک که ایران نیز به آنها پیوسته است و همچنین در مقررات فراتقنینی داخلی همچون اصول ۳۲ تا ۳۸ قانون اساسی، مورد شناسایی قرار گرفته‌اند (آشوری، ۱۳۹۷: ۱۸؛ نجفی ابرندآبادی، ۱۳۹۶: ۶۰۸).^۱ به عبارت دیگر، اصول راهبردی کیفری سابقاً در پرتو بین‌المللی - اساسی شدن مورد شناسایی قرار گرفته و آیین دادرسی کیفری را ناگزیر از جذب و دریافت برخی از آنها در میان هنجارهای شکلی خود نموده است (برای مطالعه بیشتر ر.ک: نجفی ابرندآبادی، ۱۳۹۹: ۶۰۸؛ Henrion, 2001: 50).

دسته‌بندی اصول راهبردی در مواد ۲ تا ۶ این قانون، تابع نظم و ترتیب خاصی نیست،^۲

۱. در مورد مقررات تقنینی می‌توان به تبصره ۲ ماده ۲۱۷ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری ۱۳۷۸ و بند ۲ ماده واحده قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی ۱۳۸۳ اشاره کرد. اگرچه مبنای پیش‌بینی این اصول، مفاد اسناد بین‌المللی حقوق بشری بوده است، با وجود این به نظر می‌رسد منبع عمده الهام نویسندگان قانون، ماده مقدماتی قانون آیین دادرسی کیفری فرانسه، مصوب ۱۵ ژوئن ۲۰۰۰ بوده که مجموعه‌ای از اصول دادرسی منصفانه را پیش‌بینی نموده است.

۲. در پهنه حقوق تطبیقی، برای دسته‌بندی اصول راهبردی آیین دادرسی کیفری، معیارهای متعددی از سوی نویسندگان ارائه شده است که تا اندازه‌ای جایگاه و اهمیت این اصول را مشخص می‌نماید. برخی نویسندگان، این اصول را به دو دسته «اصول راهبردی ناظر بر حمایت از جامعه» و «اصول راهبردی ناظر بر حمایت از افراد» تقسیم نموده‌اند. بر اساس این تقسیم‌بندی، در دسته اول، اصل کشف حقیقت و دستیابی به مرتکب جرم به منظور اعمال مجازات قانونی و اصل تسریع در رسیدگی که متضمن اقدامات قضایی لازم در مهلت معقول و مناسب است، قرار می‌گیرد و در دسته دوم، یعنی اصول ناظر بر حمایت از افراد، اصل برائت و اصل حقوق دفاعی مورد توجه قرار گرفته است (Pradel, 2006-2007: 325). برخی دیگر از نویسندگان فرانسوی، بیش از ۲۰ اصل راهبردی را مورد شناسایی قرار داده و آن‌ها را در هفت عنوان جداگانه به شرح زیر طبقه‌بندی نموده‌اند:

اول- اصل برائت: با توجه به اهمیت این اصل باید یک جایگاه مستقل و کامل برای آن در نظر گرفت؛ زیرا اصل برائت، سرچشمه و مبنای سایر اصول راهبردی محسوب شده و شایسته است که آن را در رأس کلیه اصول راهبردی قرار داد.

دوم- اصول راهبردی محوری یا عرضی با اثر و اهمیت عمومی که تنظیم، تدوین و اجرای قواعد آیین دادرسی کیفری را هدایت می‌کنند و عبارت‌اند از: اصل قانونی بودن آیین دادرسی کیفری، اصل تساوی سلاح‌ها، اصل تناسب، اصل کرامت انسانی و ...

اما احترام به اصل یا فرض برائت^۱ و رعایت تضمینات مربوط به یک دادرسی منصفانه^۲ را می‌توان به عنوان دو رویکرد و دیدگاه اصلی قانون‌گذار در این مواد استخراج نمود.

→ سوم- اصول راهبردی ناظر به سازمان‌دهی مراجع کیفری شامل: اصل استقلال مراجع کیفری، اصل حق مراجعه به قضات حرفه‌ای، اصل تعدد قاضی، اصل اختصاصی شدن مراجع کیفری کودکان و نوجوانان، اصل تفکیک مقام تعقیب از مقام تحقیق و مقام صدور رأی، اصل بی‌طرفی، اصل دو مرحله‌ای بودن رسیدگی و... چهارم- اصول راهبردی ناظر به دسترسی به مراجع کیفری که عبارت‌اند از: اصل حق دسترسی طرف‌های دعوی به قاضی جهت بررسی درستی اتهام، اصل حق دسترسی به قاضی جهت اعمال اقدامات قهرآمیز، اصل حق برخورداری از مساعدت قضایی و...

پنجم- اصول راهبردی ناظر به الزامات مربوط به جریان فرایند کیفری مانند اصل حق رسیدگی به اتهام در مهلت معقول، اصل حق منع بازداشت فراتر از یک مهلت معقول، اصل حق علنی بودن دادرسی و قاعده منع محاکمه مجدد.

ششم- اصول راهبردی ناظر به رعایت انصاف در فرایند کیفری شامل اصل تساوی سلاح‌ها، اصل ترافعی، اصل رعایت حقوق دفاعی و اصل تضمین حقوق بزه‌دیدگان.

هفتم- اصول راهبردی ناظر به دلیل شامل: اصول مربوط به تحصیل دلیل، اصل مربوط به آزادی دلایل، اصل مشروعیت و قانونی بودن تحصیل دلیل و اصل اقناع وجدانی (برای اطلاعات بیشتر ر.ک: Desportes et Lazerges-Cousquer, 2012: 120).

۱. به موجب این اصل که در ماده ۴ قانون آیین دادرسی کیفری پیش‌بینی شده است، متهم درگیر در فرایند کیفری همواره بی‌گناه تلقی می‌شود و دادستان موظف است که اتهام و ادله اتسالی را به اثبات رساند و متهم نیازی به اثبات بی‌گناهی خود ندارد. همچنین در هنگامی که متهم دلایل و یا قرائنی را مبنی بر بی‌گناهی خود ابراز می‌کند، الزامی به اثبات آن‌ها نداشته، بلکه دادستان مکلف است عدم وجود آن‌ها را به اثبات رساند.
۲. در مورد اصولی که منصفانه بودن یک دادرسی را تضمین و تقویت می‌نمایند و در تمامی مراحل فرایند کیفری و مقررات آیین دادرسی کیفری، قابل اعمال هستند، می‌توان اصل برابری سلاح‌ها (ماده ۲)، اصل مهلت معقول دادرسی، حق برخورداری از دادگاه مستقل و بی‌طرف (ماده ۳) اصل تناسب و اصل کرامت انسانی (ماده ۴)، اصل ترافعی و اصل حقوق دفاعی (ماده ۵) و اصل تکلیف کنشگران کیفری به آگاه ساختن حقوق پیش‌بینی شده طرف‌های دعوی در قانون (ماده ۶) را استخراج نمود. البته جای خالی برخی از اصول راهبردی به ویژه اصل مشروعیت تحصیل دلیل، در بین این اصول احساس می‌شود (Vouvray et Giudicelli-Delage, 2001: 435). گفتنی است که نویسندگان قانون آیین دادرسی کیفری در کنار واژه «حقوق دفاعی» از واژه‌های «حقوق طرفین» و «حقوق خود» نیز استفاده کرده‌اند. رعایت حقوق دفاعی که به عنوان یک اصل کلی حقوقی مورد پذیرش قرار گرفته است، در برخی کشورها دارای اعتبار اصول فراتقنینی (اساسی) می‌باشد. برای نمونه، شورای قانون اساسی فرانسه در این خصوص معتقد است: «اصل رعایت حقوق دفاعی متهم، یکی از اصول بنیادین شناسایی شده توسط قوانین جمهوری که مورد تأیید مقدمه قانون اساسی ۱۹۴۶ و مقدمه قانون اساسی ۱۹۵۸ قرار گرفته است، می‌باشد و به ویژه در قلمرو کیفری قابل اعمال و اجرا بوده و از لوازم وجود یک دادرسی عادلانه، منصفانه که توازن بین حقوق طرف‌ها را تضمین می‌کند، محسوب می‌گردد» (تصمیم ۲۸ ژوئیه ۱۹۸۹ شورای قانون اساسی فرانسه. ر.ک.: Ambroise-Casterot et Bonfils, 2011: 163 ets.).

افزون بر این، دلایل پیش‌بینی این اصول در ابتدای قانون آیین دادرسی کیفری و قلمرو و آثاری که اجرای آن‌ها به دنبال دارد نیز از سوی تصمیم‌گیرندگان سیاست جنایی روشن نگردیده است و بنابراین پرسش‌های فراوانی در خصوص تصویب این اصول در ابتدای قانون آیین دادرسی کیفری مطرح می‌شود: چه دلیلی باعث تصویب اصول راهبردی در ابتدای قانون و نه در سایر مواد آن بوده است؟ آیا این اصول، ارزش حقوقی فراتر از سایر مقررات آیین دادرسی کیفری دارند؟ این اصول چه کارکرد (سودمندی و فایده) و رسالتی را در بطن آیین دادرسی کیفری بر عهده دارند؟ آیا قانون‌گذار با تصویب این اصول به دنبال کنترل و بازدارندگی از سوءاستفاده و اقدامات کنشگران عدالت کیفری است که به بهانه حفظ نظم و مبارزه با بزهکاری، حقوق و آزادی‌های فردی اشخاص را تضییع می‌نمایند؟ نقش رویه قضایی در خصوص نظارت بر رعایت تشریفات دادرسی منصفانه در طول فرایند کیفری از گذر استناد به این اصول چیست؟ آیا سیاست جنایی شکلی قضایی با گفتمان سیاست جنایی قانون‌گذار در این خصوص منطبق می‌باشد؟ در صورت نقض و مخدوش شدن این اصول در فرایند رسیدگی، چه ضمانت اجرایی قابل اعمال است؟ برای پاسخ به برخی از این پرسش‌ها، در بخش الف از اهمیت کارکردهای معنوی - آموزشی اصول راهبردی سخن به میان می‌آید. همچنین با توجه به اینکه اصول راهبردی آیین دادرسی کیفری در تمامی مراحل مختلف فرایند کیفری و در همه مقررات قانون آیین دادرسی کیفری حاکمیت داشته و بنابراین تأثیر بنیادین بر نظام دادرسی و جریان فرایند کیفری خواهند داشت، بررسی کارکردهای حقوقی نیز مناسب به نظر می‌رسد (بخش ب). با این حال، به رغم نقش و رسالت مهم این اصول در پهنه آیین دادرسی کیفری، کارکردهای آن در رویه قضایی چندان مورد استقبال و پذیرش قرار نگرفته است (بخش ج).

الف) کارکردهای آموزشی اصول راهبردی

مهم‌ترین پرسشی که اقدام بدیع قانون‌گذار در پیش‌بینی اصول راهبردی به دنبال دارد، مربوط به کارکرد و مناسب بودن شناسایی این اصول در ابتدای قانون آیین دادرسی کیفری است. این پرسش در هنگام تصویب این اصول در کشور فرانسه نیز مطرح

گردید و اختلاف نظرهای زیادی در خصوص ضرورت تصویب این اصول یا عدم آن در ابتدای قانون آیین دادرسی کیفری این کشور و در یک ماده مقدماتی را به دنبال داشت. بر طبق دیدگاه نخست، پیش‌بینی این اصول در ابتدای قانون آیین دادرسی کیفری، حشو و زائد بوده و متضمن تکرار اصولی است که سابقاً در مقررات مختلف پیش‌بینی گردیده‌اند و بنابراین تنها می‌تواند باعث زیبایی و آرایش این قانون شود. افزون بر این، پیش‌بینی و دسته‌بندی این اصول در ابتدای قانون از این جهت که کاملاً با اصول پیش‌بینی شده در اسناد بین‌المللی حقوق بشر و قانون اساسی منطبق نیست، می‌تواند باعث سردرگمی و بی‌نظمی گردد (Lazerges, 2006: 71). لیکن در نگرش دیگر، پیش‌بینی این اصول در ابتدای قانون آیین دادرسی کیفری، کارکرد صرفاً آخباری نداشته و یک اطلاعیه سیاسی محسوب نمی‌شود. در واقع، همان گونه که در قانون مجازات هر کشور، پاره‌ای از اصول راهبردی مانند اصل قانونی بودن جرم و مجازات، اصل تفسیر مضیق قوانین کیفری، اصل اجرای فوری قواعد مساعد و... مورد شناسایی قرار گرفته‌اند، پیش‌بینی این اصول در قانون آیین دادرسی کیفری که زیربنا و گرانگه سیاست جنایی شکلی را ترسیم کرده و جهت‌گیری و مقررات آن را تشکیل می‌دهد، ضروری به نظر می‌رسد (Vergès, 2007: 327).

نخست اینکه به رسمیت شناختن این اصول در ابتدای قانون آیین دادرسی کیفری، از آن جهت حائز اهمیت است که بر خلاف مقررات سابق که این اصول را به طور پراکنده پیش‌بینی نموده‌اند، به طور یکجا و مستقل مورد شناسایی قرار گرفته و یکدست شده‌اند و بنابراین بر پیوستگی عمیق و پایدار بنیان‌های قانون آیین دادرسی کیفری تأکید می‌ورزند. همچنین تکرار این اصول در ابتدای قانون آیین دادرسی کیفری، مراجعه شهروندان و کنشگران فرایند کیفری به مفاد و پیام این چند ماده را که جنبه راهنمای معنوی - آموزشی برای آن‌ها دارد، آسان‌تر می‌سازد (Desportes et Lazerges-Cousquer, 2012: 121). در مجلس سنا نیز بیشتر بر استفاده هرمونوتیک و معنای پنهان این ماده تأکید گردید و بر عهده مفسر است که از ظاهر ماده فراتر رفته و گفتمان پنهان آن را استخراج نماید (Lazerges, 2006: 71). بدین‌سان قانون آیین دادرسی کیفری، دیگر تنها منحصر به قواعد و مقررات فنی و تکنیکی (مقررات عادی) نبوده و در کنار آن‌ها اصول و مقررات ویژه‌ای

وجود دارند که می‌توان آن‌ها را تحت عنوان «اصول راهبردی فرایند کیفری» دسته‌بندی کرد (Vergès, 2007: 327). اصولی که به تعبیر کربونیه، روح و تار و پود آیین دادرسی کیفری محسوب شده و جهت گیری قوانین و مقررات فنی و تکنیکی را به عهده دارد (Giudicelli, 2003: 123). همچنین به تعبیر کریستین لازرژ، این ماده همانند مربی که راهنمای مسیر بوده و جهت را نشان می‌دهد، همچون چراغ راهنما مسیر را به کنشگران در طول فرایند کیفری نشان داده و آن را قابل فهم‌تر و دسترس‌پذیرتر می‌نماید (Lazerges, 2006, 71). طبیعتاً این اصول، تکرار اصولی نیستند که در اسناد فراملی پیش‌بینی شده‌اند، بلکه از یک اهمیت هنجاری مستقل برخوردارند. بدین سان متنی که مادهٔ مقدماتی اثناء نموده است، نه یک مادهٔ مقدماتی به قانون آیین دادرسی کیفری بوده و نه یک ضمیمه یا پیوست آن به شمار می‌آید؛ بلکه یک مادهٔ مستقل و تمام‌عیار از قانون آیین دادرسی کیفری است که در واقع، جزء محتوای قانون محسوب می‌شود. این ماده با هدف توجیه آن دسته از مواد قانون آیین دادرسی کیفری که مربوط به دادرسی منصفانه است، آورده نشده است، بلکه خود، یک مادهٔ مستقل از مواد مربوط به دادرسی منصفانه است. بنابراین نمی‌توان این ماده را مقدمهٔ توجیهی قانون‌گذار برای سایر مواد قانون آیین دادرسی کیفری تلقی نمود؛ بلکه این ماده خود از نظر حقوقی، اهمیتی برابر با دیگر مواد این قانون دارد (Giudicelli, 2003: 123).

دوم اینکه اصول راهبردی که همانند مقررات زیربنایی و بنیادین عمل می‌کنند، می‌توانند توسط کنشگران کیفری (ضابطان، دادرسان دادسراها و دادگاه‌ها) در تفسیر و اجرای مقررات فنی و عادی مورد استفاده قرار گیرند. امید قانون‌گذار نیز آن بود که این ماده مورد توجه رویهٔ قضایی قرار گیرد و از آن استفادهٔ حقوقی شود. بدین ترتیب در موارد ابهام در مواد و مقررات آیین دادرسی کیفری می‌توان از روح و پیام این اصول الهام گرفت و با یک تفسیر موسع که موافق با روح این اصول صورت می‌پذیرد، تردید مربوط به اجرای یک مقررات فنی را در چارچوب اجرای عدالت برطرف نمود (Vergès, 2007: 327). برای مثال در حقوق داخلی، عبارت ذیل مادهٔ ۴۶ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ به عنوان یک قاعدهٔ فنی - تکنیکی مقرر می‌دارد:

«... در هر حال ضابطان نمی‌توانند بیش از ۲۴ ساعت متهم را تحت نظر قرار دهند».

ابهام در این مقررات، این پرسش را به دنبال می‌آورد که آیا قانون‌گذار در این ماده به دنبال دادن جواز به ضابطان برای تحت نظر قرار دادن متهم بدون اخذ دستور مقام قضایی بوده و یا صرفاً به دنبال تعیین حداکثر مدتی است که ضابطان، مجاز به تحت نظر قرار دادن متهم می‌باشند؟ در چنین بستری است که در پرتو تفسیر اصول راهبردی مندرج در ماده ۴ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ یعنی اصل برائت و اصل تناسب (برای مطالعه بیشتر ر.ک: آشوری، ۱۳۹۷: ۳۳) باید نتیجه گرفت که مقررات مزبور تنها در مقام تعیین مدت برای ضابطان است که مجاز به تحت نظر قرار دادن متهم می‌باشند و بنابراین نمی‌توان از آن، جواز تحت نظر قرار دادن متهم را بدون اخذ دستور مقام قضایی استنتاج کرد؛ به ویژه اینکه مقررات مواد ۴۷ و ۴۹ قانون مزبور بر لزوم رعایت اصل برائت و اصل تناسب که به موجب آن اقدامات محدودکننده و سالب آزادی باید به موجب حکم قانون و تنها در موارد ضرورت و وجود قرائن و امارات قوی بر ارتکاب جرم و همچنین با رعایت مقررات و تحت نظارت مقام قضایی صورت پذیرد، تأکید می‌ورزد.^۱

سوم اینکه قاضی کیفری می‌تواند با الهام از روح و پیام اصول راهبردی موجود، یک مقررۀ جدید حقوقی مرتبط خلق و ایجاد کند. در واقع، این اصول به مثابه یک مکمل در نظام آیین دادرسی کیفری عمل می‌کند که راهنمای دادرس برای برطرف نمودن خلأهایی است که قانون برای آن‌ها پاسخی ارائه نداده است. این رسالت اصول راهبردی، گاهی از گذر ایجاد یک قاعدۀ فنی و تکنیکی جدید منطبق با این اصول بوده و گاهی نیز از تفسیر موسعی که قاضی کیفری از این اصول به دست می‌دهد، ناشی می‌گردد؛ برای مثال می‌توان به مقررات قانون آیین دادرسی کیفری فرانسه که امکان رسیدگی مجدد به یک تصمیم کیفری قطعی که بر اثر مراجعه شخص محکوم علیه به دیوان اروپایی حقوق بشر به وجود آمده است، اشاره نمود. ۷ ماده از قانون آیین دادرسی کیفری فرانسه (مواد ۶۲۱-۱ و بعد)^۲ به این رسیدگی ویژه در دیوان عالی کشور

۱. ر.ک: نظریۀ مشورتی شماره ۱۳۰۳/۹۴/۷ مورخ ۱۳۹۴/۵/۲۷ اداره حقوقی قوه قضاییه.

۲. به موجب این مقررات، شخص محکوم در صورت محکومیت کشور فرانسه در دیوان اروپایی حقوق بشر می‌تواند ظرف مدت یک سال به کمیسیون مرکب از ۷ قاضی دیوان عالی کشور مراجعه کند. این کمیسیون در صورتی که شخص را ذیحق تشخیص داد، پرونده را برای رسیدگی مجدد به شعبه دیگری ارجاع می‌دهد.

اختصاص یافته است. این مقررات منحصرأً به وضعیت محکومی که حق استفاده از این رسیدگی مجدد (اعاده دادرسی) را دارد، پرداخته است و نقش بزه‌دیدگان را در فرایند این رسیدگی مجدد مورد توجه قرار نداده است.

بدین‌سان، این مقررات در خصوص حضور بزه‌دیدگان در این فرایند با ابهام و خلأ قانونی روبه‌رو بوده و بنابراین مشکلات فراوانی در هنگام اجرای آن قابل تصور خواهد بود. اما در مقابل این خلأ قانونی، کمیسیون مربوط به رسیدگی مجدد به پرونده در تصمیمی مهم در ۱۶ اکتبر ۲۰۰۳ با استناد به مادهٔ مقدماتی قانون آیین دادرسی کیفری چنین استدلال می‌نماید:

«نظر به مادهٔ مقدماتی قانون آیین دادرسی کیفری و نظر به اینکه به موجب این مقررات، دادرسی کیفری باید منصفانه و توافقی باشد و توازن بین حقوق طرفین را تضمین کند و اینکه مقام قضایی، عهده‌دار آگاه نمودن و رعایت حقوق بزه‌دیدگان در طول فرایند دادرسی کیفری است و از این امر نتیجه می‌شود که مدعیان خصوصی که متقاضی حضور خود در جریان رسیدگی مجدد بوده‌اند، حق حضور در جلسهٔ رسیدگی علنی کمیسیون بررسی مجدد را داشته و می‌توانند ملاحظات شفاهی یا کتبی خود را ارائه نمایند.»

بدین ترتیب، در این تصمیم ملاحظه می‌شود که چگونگی قاضی کیفری، نقش بسیار خلاقانه‌ای در خصوص خلق و ایجاد قاعدهٔ حقوقی جدید که موضوعیت خود را از اصول راهبردی موجود به دست می‌آورد، ایفا می‌نماید (Vergès, 2007: 327).

در حقوق ایران، قانون‌گذار در مادهٔ ۱۹۰، بازپرس را مکلف نموده تا حق برخورداری از وکیل را پیش از شروع تحقیق، به متهم ابلاغ و تفهیم نماید و در تبصرهٔ این ماده، سلب حق همراه داشتن وکیل و عدم تفهیم این حق به متهم را به ترتیب با مجازات انتظامی درجهٔ هشت و سه، واجد ضمانت اجرا نموده است؛ ولی در خصوص تفهیم چنین حقی به بزه‌دیدگان سکوت نموده و حمایت از آنان را در این مرحله به فراموشی سپرده است. بی‌گمان چنین رویکردی نقض اصل همترازی حقوق شاکی و متهم را به دنبال داشته و با دل‌نگرانی قانون‌گذار مبنی بر استقرار دادرسی منصفانه از گذر تساوی سلاح‌ها که به ویژه در مواد ۱ و ۲ قانون آیین دادرسی کیفری به آن تأکید

شده است، در تعارض آشکار می‌باشد. در چنین بستری است که دادرسی کیفری می‌تواند از ترکیب چند اصل راهبردی به ویژه اصل تساوی سلاح‌ها (مواد ۱ و ۲) و اصل اطلاع‌رسانی به بزه‌دیده درباره حقوق خود در طول فرایند کیفری (ماده ۶)، قاعده فنی و حقوقی جدیدی را ایجاد نماید که بر اساس آن، مقام قضایی مکلف به تفهیم و ابلاغ چنین حقی به بزه‌دیده نیز باشد.

سرانجام این اصول به قاضی کیفری اجازه می‌دهد در مواردی که برخی مقررات فنی - تکنیکی (عادی) قانون آیین دادرسی کیفری با این اصول در تعارض بوده و اجرای آن‌ها متضمن نقض تشریفات یک دادرسی منصفانه است، از اجرای آن‌ها خودداری نماید و با این اقدام و نظارت خود بر اجرای یک دادرسی منصفانه در سراسر فرایند کیفری جامعه عمل پوشاند. برای مثال، مواد ۴۶۸ و ۴۶۹ قانون آیین دادرسی کیفری در حالی که حق حضور دائمی دادستان کل کشور یا نماینده وی را در رسیدگی فرجامی در دیوان عالی کشور، و اظهار نظر مستدل و مستند و مکتوب آن‌ها را نسبت به نقض یا ابرام رأی معترض‌عنه و یا فرجام‌خواسته به رسمیت شناخته است، طرفین دعوی یا وکلای آنان را از چنین امتیاز مهمی محروم کرده است. بر این اساس، در موارد پیش گفته شده که اولاً، حضور طرفین یا وکلای آنان تنها به تشخیص شعبه و در صورت لزوم امکان‌پذیر است؛ ثانیاً، در صورت حضور آنان در شعبه دیوان عالی کشور تنها می‌توانند با اجازه رئیس شعبه مطالب خود را اظهار کنند و بر خلاف دادستان کل یا نماینده او، حق ارائه لایحه کتبی مستدل و مستند در خصوص نقض یا ابرام رأی معترض‌عنه یا فرجام‌خواسته را ندارند؛ ثالثاً، بر خلاف اصل ترافیعی برای متقاضی فرجام و یا وکیل او، اطلاع از لایحه دادستان و یا پاسخگویی به آنان پیش‌بینی نشده است؛ به ویژه اینکه امکان دارد در این اظهارات کتبی، دیدگاهی خنثی و بی‌طرفانه وجود نداشته باشد.

در حقوق فرانسه، وضعیت مشابه آنچه در مقررات پیش گفته مشاهده شد، وجود داشته است. پیش از شروع جلسه رسیدگی در شعبه دیوان عالی کشور، دادیار دیوان عالی کشور حق داشت که به پرونده حاوی نظر مستشار تهیه‌کننده گزارش درباره درستی فرجام دسترسی داشته باشد. همچنین وی در جلسه‌های مقدماتی پیش از جلسه رسیدگی (به همراه رئیس دیوان و رئیس شعبه رسیدگی‌کننده) شرکت نموده و بدون

داشتن حق رأی در جریان شور برای صدور رأی حضور می‌یافت. دیوان اروپایی حقوق بشر در پروندهٔ راینهارد و سلیمان قائد^۱ علیه فرانسه بر این باور است که هر سه رویهٔ عملی، مخالف دادرسی عادلانه بوده و متضمن نقض اصل برابری سلاح‌ها میان دادسرا و درخواست‌کنندهٔ فرجام است. سرانجام تحت تأثیر آرای صادره از دیوان استراسبورگ، دیوان عالی کشور فرانسه از سال ۲۰۰۲، رویهٔ خود را تغییر داده است. از این پس، دادیار دیوان عالی کشور در جلسهٔ مقدماتی و جلسهٔ مربوط به شور برای صدور رأی حضور نداشته و پروندهٔ فرجام‌خواهی نیز به همان شکل و با همان شرایط مربوط به طرف‌های دعوی (متهم و بزه‌دیده) در اختیار وی قرار می‌گیرد^۲ (ساقیان، ۱۳۸۵: ۸۰).

ب) کارکردهای حقوقی اصول راهبردی

اصول راهبردی، قواعد هنجارمندی هستند که تأثیر اساسی بر روی نظام دادرسی و همچنین فرایند کیفری دارند. این اصول، خطوط اساسی آیین دادرسی را ترسیم نموده و در نتیجه الزامات، ممنوعیت‌ها و چارچوب‌هایی که از سوی این اصول تعیین می‌گردند، در صورت نقض با ضمانت اجرا همراه خواهند بود. این اصول بر روی کلیهٔ عناصر فرایند کیفری (اقدامات ضابطان، تحقیقات، اسناد و مدارک ارائه‌شده و کنشگران) تأثیر گذاشته و رفتارهایی که رعایت آن‌ها را مخدوش می‌سازد باید با ضمانت اجراهای پیش‌بینی شده روبه‌رو شود. تأثیر این اصول گاهی بر روی اقدامات و تدابیر صورت‌گرفته در مراحل مختلف فرایند کیفری بوده و گاهی بر روی رفتار کنشگران مختلف فرایند کیفری (ضابطان و دادرسان) خواهد بود (Vergès, 2000: 386).

در مورد نخست، کنشگران کیفری به موجب قانون، به کلیهٔ اقدامات و تدابیر تحقیقاتی که برای کشف حقیقت، مفید ارزیابی می‌کنند، اقدام می‌نمایند و باید در انجام این

۱. دیوان اروپایی حقوق بشر، ۳۱ مارس ۱۳۹۸، راین‌هارد و سلیمان قائد علیه کشور فرانسه (Reinhardt et Slimane-Kaïd v. France)، پاراگراف ۱۰۵.

۲. این رویه دیوان اروپایی حقوق بشر، از آن جهت که دادرسی دیوان عالی کشور در این زمینه، یکی از طرف‌های دعوی انگاشته نمی‌شود و در حقیقت به منزلهٔ یک حقوق‌دان محض انجام وظیفه می‌کند و نظر وی تأثیری در تصمیم دادرسان ندارد، مورد انتقاد برخی از حقوق‌دانان فرانسه قرار گرفته است (برای نمونه ر.ک: پرادل و دیگران، ۱۳۹۲: ۵۶۳).

تحقیقات خواه به نفع یا ضرر شخص، فرقی نگذارند.^۱ با وجود این، برای اینکه این تحقیقات از اعتبار برخوردار باشد، رعایت پاره‌ای از شروط و تشریفات شکلی و ماهوی از سوی مقامات قضایی مربوطه الزامی است که عدم رعایت آن‌ها، با ضمانت اجرای پیش‌بینی شده روبه‌رو خواهد شد. اصول راهبردی در بسیاری از موارد، شرایط و تشریفات پیش‌بینی نموده است که اقدامات و تحقیقات انجام‌شده در طول جریان رسیدگی کیفری از مرحله تحقیقات مقدماتی تا مرحله دادرسی و صدور حکم را از اعتبار برخوردار می‌سازد؛ برای نمونه، دلایل ارائه‌شده علیه شخص در پرونده باید از طریق شیوه‌های مشروع جمع‌آوری گردد و چنانچه ادله جمع‌آوری‌شده، به کرامت و حیثیت او آسیب وارد کند یا با نقض حریم خصوصی وی به دست آورده شود، در معرض بی‌اعتباری قرار گرفته و یا کارایی و اثر خود را از دست می‌دهد (تدین، ۱۳۹۲: ۱۳۳ و ۲۳۳). احترام به اصل مشروعیت تحصیل دلیل، در اصل ۳۶ قانون اساسی به رسمیت شناخته شده و اجبار اشخاص به شهادت، اقرار یا سوگند، ممنوع و چنین ادله‌ای فاقد ارزش و اعتبار دانسته شده است. همین سیاست با شفافیت تمام در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ نیز پذیرفته شده است. به موجب ماده ۶۰ این قانون، بازجویی‌های همراه با اجبار، اکراه، اغفال و فریب بی‌اعتبار است. همچنین قانون‌گذار در ماده ۱۹۵ قانون مزبور، بازپرس را از طرح پرسش‌های تلقینی یا همراه با اغفال، اکراه و اجبار متهم منع نموده است.

افزون بر این، در پرتو اصل ترافعی، محکومیت یک شخص نمی‌تواند بر مبنای اتهامات، دلایل و اظهاراتی صادر شود که در جلسات رسیدگی به وی تفهیم نشده و امکان پاسخگویی و به مناقشه کشیدن آن‌ها فراهم نگردیده است. بنابراین عدم رعایت این اصل راهبردی می‌تواند رسیدگی قضایی را در معرض بطلان و بی‌اعتباری قرار داده و از موجبات نقض رأی به شمار آید. قانون‌گذار این اصل بنیادین را در ماده ۵ قانون آیین دادرسی کیفری پیش‌بینی نموده و سپس در مواد ۱۹۲ و ۳۵۹ همین قانون، مورد تأکید قرار داده است.

۱. ماده ۹۳ قانون آیین دادرسی کیفری مقرر می‌دارد: «بازپرس باید در کمال بی‌طرفی و در حدود اختیارات قانونی، تحقیقات را انجام دهد و در کشف اوضاع و احوالی که به نفع یا ضرر متهم است، فرق نگذارد».

برخی دیگر از اصول راهبردی، ناظر به ویژگی‌های کنشگران کیفری بوده و بر اقدامات انجام‌شده توسط آنان نظارت می‌نمایند (Vergès, 2000: 386). در این خصوص باید به اصل بی‌طرفی و نتیجه‌مهم آن یعنی تفکیک وظایف مقامات قضایی اشاره نمود که رعایت آن، مانع نابرابری طرف‌های دعوی در طول فرایند کیفری خواهد شد. اصل تفکیک وظایف مقامات قضایی به عنوان یک اصل راهبردی در ماده‌ی مقدماتی قانون آیین دادرسی کیفری فرانسه به رسمیت شناخته شده است. مطابق بند ۱ این ماده:

«دادرسی کیفری باید تفکیک میان مراجع تعقیب دعوی عمومی و مراجع صدور رأی را تأمین و تضمین کند».

پیدااست اگرچه این بند به تفکیک میان مقام تعقیب و مقام صدور رأی اشاره نموده است، اما به موجب یکی از آثار مهم اصول راهبردی که خلق یک مقررۀ جدید حقوقی بر اساس روح و پیام این اصول است، تفکیک وظایف را باید شامل تفکیک مقام تحقیق از مقام تعقیب نیز دانست. با وجود این، رعایت این اصل مهم در پهنۀ آیین دادرسی کیفری ایران در دوره‌های مختلف قانون‌گذاری با فراز و نشیب‌های زیادی همراه بوده است. قانون‌گذار ایران نخستین‌بار در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۲۹۱، این اصل را مورد شناسایی قرار داده و تحقیقات مقدماتی جرایم در صلاحیت دادگاه‌های جنحه و جنایت را به بازپرس محول نموده بود. این سیاست در اصلاحات مقررات قانون آیین دادرسی کیفری تغییر یافت و به دلیل تراکم پرونده در شعب بازپرسی، ضمن انحصار بازپرس در انجام تحقیقات مقدماتی جرایم مهم، اختیار انجام تحقیقات مقدماتی در امور جنحه به دادستان واگذار گردید. پس از انقلاب و کنارگذاری قانون مجازات عمومی ۱۳۵۲ و ایجاد تغییر در گونه‌بندی جرایم (جنایت، جنحه و خلاف) انجام تحقیقات مقدماتی در جرایم مهم نیز به دادیاران تحقیق واگذار گردید و بدین‌سان، تفکیک میان مقام تعقیب و تحقیق از میان برداشته شد. این شیوه بعدها در قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب ۱۳۸۱ تا حدودی تعدیل گردید و تفکیک مقام تعقیب از مقام تحقیق در جرایم موضوع صلاحیت دادگاه کیفری استان شناسایی گردید؛ اما همچنان در مورد جرایم خارج از صلاحیت این دادگاه و همچنین جرایمی که رسیدگی به آن‌ها به طور مستقیم در دادگاه صورت می‌گیرد، امکان انجام تحقیقات

مقدماتی برای دادستان (مقام تعقیب) نیز پیش‌بینی گردید و به این ترتیب، قانون‌گذار از به رسمیت شناختن این اصل به طور کامل خودداری ورزید (آشوری، ۱۳۹۲: ۹۵).
 با تصویب قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲، ابتدا تفکیک مقام تعقیب از مقام تحقیق از رهگذر ماده ۹۲ شناسایی شد. مطابق ماده مذکور:

«تحقیقات مقدماتی تمام جرایم بر عهده بازپرس است. در غیر جرایم مستوجب مجازات‌های مقرر در ماده ۳۰۲ این قانون، در صورت نبود بازپرس، دادستان نیز دارای تمام وظایف و اختیاراتی است که برای بازپرس تعیین شده است».

بر پایه این مقررات، از آنجایی که امکان مداخله دادستان در تحقیقات مقدماتی جرایم مزبور آنگاه امکان‌پذیر بود که در حوزه قضایی مربوط به بازپرس وجود نداشته باشد و به این ترتیب، با توجه به وجود بازپرس در اکثر حوزه‌های قضایی، اصل صلاحیت بازپرس در انجام تحقیقات مقدماتی همه جرایم به رسمیت شناخته شده بود، اما با تصویب اصلاحات برخی از مواد قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ در تاریخ ۱۳۹۴/۴/۲۶ و جایگزین نمودن واژه «کمبود بازپرس» به جای «نبود بازپرس»، رعایت این اصل مهم و راهبردی به عنوان یکی از جلوه‌های موازین دادرسی منصفانه نادیده انگاشته شد. بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که چرا قانون‌گذار در مواد ۲ تا ۶ قانون آیین دادرسی کیفری، اصل تفکیک وظایف مقامات قضایی را مورد شناسایی قرار نداده است.

در هر دو مورد، نقض موازین دادرسی منصفانه، نیاز به پاسخ‌گذاری واکنشی متناسب داشته و معمولاً در برخی از کشورها مانند فرانسه، بطلان اقدامات و تحقیقات انجام‌شده را به دنبال دارد. در گستره آیین دادرسی کیفری ایران، به طور کلی و در ماده‌ای واحد، ضمانت اجراهای ویژه‌ای برای نقض این اصول به رسمیت شناخته نشده است؛ اما در پاره‌ای موارد به منظور حمایت از تشریفات دادرسی منصفانه، نقض این اصول با ضمانت اجرا همراه بوده است.^۱ در حوزه ضمانت اجرایی حقوقی

۱. قانون‌گذار به صورت پراکنده در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲، نقض رعایت تشریفات دادرسی منصفانه را با ضمانت اجراهای مدنی (ماده ۷)، کیفری (ماده ۷)، انتظامی و اداری (مواد ۳، ۶ و تبصره ماده ۱۹۰) مقرر نموده است (برای مطالعه بیشتر ر.ک: ساقیان، ۱۳۹۵: ۱۹؛ نجفی ابرندآبادی، ۱۳۹۶: ۶۰۵ و بعد).

(بطلان تصمیم قضایی)،^۱ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۲۹۱ و قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری ۱۳۷۸، آن را به عنوان پاسخ‌گذاری صریح و مستقیم عدم رعایت اصول راهبردی، مورد توجه قرار نداده و تنها قانون‌گذار به صورت کلی در چند ماده سعی کرده عدم اجرای موازین دادرسی را مشمول ضمانت اجرای بطلان و بی‌اعتباری قرار دهد؛ برای نمونه، قانون آیین دادرسی کیفری ۱۲۹۱ در فصل ششم^۲ با عنوان «در محاکم جنایی» و در ماده ۳۶۸ سلب حق تعیین وکیل مدافع از متهم را باعث بطلان حکم شناخته بود. همین رویکرد در ماده ۱ قانون راجع به محاکمات جنایی ۱۳۰۹ و تبصره ۲ ماده واحده مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام در خصوص انتخاب وکیل توسط اصحاب دعوی مصوب ۱۳۷۰/۷/۱۱ نیز به رسمیت شناخته شده بود.

در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ نیز اگرچه به شکل رساتری به این ضمانت اجرا توجه شده است، اما بطلان و بی‌اعتباری به عنوان یک قاعده عمومی در مواردی که حقوق اساسی یکی از طرف‌های دعوی مورد تعرض قرار می‌گیرد، مورد توجه قرار نگرفته است و رویه قضایی نیز تنها در چارچوب تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی نسبت به آراء، به استناد عدم رعایت تشریفات دادرسی که از اهمیت برخوردار است، مبادرت به نقض رأی صادره می‌نماید.

نخست، در خصوص بطلان قانونی، این ضمانت اجرا تنها در موارد بسیار جزئی مورد شناسایی قرار گرفته است؛ برای نمونه، ماده ۶۰ این قانون، اجبار و اکراه متهم و استفاده از کلمات موهن، طرح پرسش‌های تلقینی یا اغفال‌کننده و پرسش‌های خارج از موضوع اتهام در طول مدت بازجویی توسط ضابطان دادگستری را با ضمانت اجرای بطلان همراه نموده است. این ضمانت اجرا در تبصره ماده ۱۹۰ قانون مزبور نیز تا پیش از اصلاحات مورخ ۱۳۹۴/۳/۲۴ پیش‌بینی گردیده بود. به موجب تبصره ماده مذکور:

۱. در این مقاله، تکیه بر ضمانت اجرای مهم و ویژه آیین دادرسی کیفری یعنی بطلان و بی‌اعتباری اقدامات و تصمیمات قضایی می‌باشد.

۲. مواد ۳۶۱ تا ۴۲۹ این فصل در مردادماه ۱۳۳۷ نسخ و قانون جدید در این سال تصویب گردید.

«سلب حق همراه داشتن وکیل یا عدم تفهیم این حق به متهم، موجب بی‌اعتباری تحقیقات می‌شود».

دوم اینکه بطلان‌های ذاتی و بالقوه و یا قضایی که مصادیق آن‌ها توسط قانون‌گذار تعیین نشده، اما رویه قضایی می‌تواند در موارد عدم رعایت اصول راهبردی آیین دادرسی کیفری و یا نقض حقوق دفاعی طرف‌های دعوی تصمیمات و اقدامات قضایی صورت گرفته را باطل اعلام کند، نیز چندان مورد توجه قرار نگرفته است. البته همان گونه که ملاحظه گردید، عدم رعایت تشریفات دادرسی (تبصره ماده ۴۵۵ در تجدیدنظرخواهی)، عدم رعایت اصول دادرسی (بند ب ماده ۴۶۴ در جهات فرجام‌خواهی) و یا عدم رعایت تشریفات قانونی (بند ب ماده ۴۶۹ در فرجام‌خواهی)، چنانچه به درجه‌ای از اهمیت بوده که موجب عدم اعتبار قانونی رأی گردد، از جهات تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی بوده که رویه قضایی بر پایه این مقررات، آن را به عنوان دلیلی برای نقض و رسیدگی مجدد به آراء صادره و نه به عنوان ابطال فرایند تحقیقات و دادرسی مورد توجه قرار می‌دهد. حال پرسش این است که ملاک و ضابطه رویه قضایی در مورد «درجه اهمیت» با توجه به سکوت قانون‌گذار در تعیین معیاری برای تفکیک تشریفات مهم از غیر مهم چیست؟ دیوان عالی کشور در رأی وحدت رویه شماره ۱۰۷۹ مورخ ۱۳۳۷/۲/۳۰ عقیده دارد:

«... مستنبط از اصول و قواعد کلی نقض حکم ناظر به جهاتی است که تخلف به اندازه‌ای مهم باشد که در حکم محکمه مؤثر شود و در اثر تجدید رسیدگی به منظور حفظ حقوق اصحاب دعوی و یا ضمانت قانونی جبران گردد؛ از قبیل عدم تشکیل محاکم مطابق مقررات قانونی یا عدم صلاحیت ذاتی یا عدم اجرای محاکمه علنی یا سرّی در موارد مقرر یا مستدل نبودن حکم یا مسامحه و امتناع دادگاه از انشای رأی و تعیین تکلیف نسبت به خواسته هر یک از اصحاب دعوی یا وجود تناقض در احکام صادره یا عدم توجه به دلایل به منظور اثبات و یا دفاع از دعوی و سایر امورات مهمه که خللی بر ارکان حکم وارد نسازد، و الا نقض در اثر علل غیر مهم، جز تراکم و رسیدگی مجدد در دادگاه دیگر که مایه تطویل و اشغال اوقات محاکم و جامعه می‌باشد، نتیجه‌ای نخواهد داشت...» (کشاورز صدر، ۱۳۴۸: ۴۱۳).

بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که از نظر دیوان عالی کشور، نقض حکم و تجدید

رسیدگی در این موارد، یا مربوط به عدم رعایت قواعد آمره و نظم عمومی مانند عدم صلاحیت ذاتی دادگاه رسیدگی کننده بوده و یا اقدامات لطمه‌زننده از سوی کشتگران کیفری به حقوق دفاعی طرف‌های دعوی (شاکی و متهم) است. با وجود این، رأی دیوان عالی کشور در برابر این پرسش که چه معیاری برای تفکیک این دو نفع مهم یعنی نظم عمومی و منافع خصوصی وجود دارد، پاسخ قطعی نداشته است. اینکه نقض تدابیر قانونی یا عدم رعایت تشریفات اساسی که نظم عمومی را مختل می‌سازد، می‌تواند نقض حکم و تجدید رسیدگی را بدون نیاز به شکایت و ایراد طرف‌های دعوی و بدون اینکه لطمه‌ای به حقوق آنان وارد نموده باشد، رأساً توسط مقامات قضایی به همراه داشته باشد نیز به تنهایی نمی‌تواند تردید دادگاه‌ها را در تشخیص تشریفات مهم از غیر مهم «... که یک شاخص ذهنی و شخصی است تا عینی...» (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۹۶: ۶۰۵)، برطرف سازد. این ابهام و پیچیدگی به ویژه در مواردی که عدم تشریفات دادرسی و قانونی منجر به لطمه به حقوق دفاعی طرف‌های دعوی می‌گردد، دوچندان خواهد بود. در عرصه آیین دادرسی کیفری تطبیقی، حقوق فرانسه بطلان و بی‌اعتباری یک اقدام صورت گرفته بر خلاف تشریفات و مقررات قانونی را تنها هنگامی تجویز نموده است که این اقدام باعث لطمه و ضرر به منافع یکی از طرف‌های دعوی شده باشد. براین اساس، رویه قضایی سه معیار را که وجود ضرر در آن‌ها منتفی است، مورد توجه قرار داده است: نخست، مواردی را که نقض تشریفات قانونی کم‌اهمیت به نظر می‌رسد و یا اینکه این لطمه در ادامه جبران و ترمیم گردیده، به نحوی که حقوق طرف‌های دعوی در شرایط مشابه با آنچه قانون پیش‌بینی کرده است، تضمین گردد، نمی‌توان از موارد لطمه به حقوق دفاعی تلقی نمود (Desportes et Lazerges-Cousquer, 2012: 1300).

بدین ترتیب، عدم دعوت از وکیل شخص تحت اتهام در موارد ابلاغ گزارش کارشناسی، به شرطی که وکیل مزبور متعاقباً از مفاد پرونده مطروحه در نزد شعبه تحقیق آگاهی یافته و بتواند تمام ملاحظه‌های مورد نظر خود را ارائه نماید، از موارد بطلان و بی‌اعتباری شناخته نمی‌شود.^۱ همچنین عدم رعایت مهلت پنج روزه کاری در خصوص دعوت از

1. Crim, 14 mars 1988, D. 1988, somm. p. 136, obs. Pradel.

وکیل جهت مطالعه پرونده، در حالی که احضاریه شش روز قبل از استماع اظهارات متهم برای او ارسال شده و یا اینکه وکیل مهلت کافی برای تدارک دفاع خود داشته است، از موارد بطلان تحقیقات انجام شده بدون حضور وکیل مدافع تلقی نمی‌گردد.^۱ بر اساس معیار دوم، مواردی که نقض قواعد حمایت‌کننده از طرف‌های دعوی، تأثیری در موقعیت آن‌ها در فرایند رسیدگی به وجود نمی‌آورد نیز نمی‌تواند از موارد لطمه به حقوق دفاعی آنان تلقی گردد؛ برای نمونه، در موردی که اظهارات شخص تحت اتهام توسط یک کارشناس بدون رعایت مقررات ماده ۱۶۴ قانون آیین دادرسی کیفری شنیده می‌شود، اما این شخص پاسخی به پرسش‌هایی که کارشناس از او نموده نمی‌دهد^۲ و یا شخصی که بدون رعایت شرایط پیش‌بینی شده در ماده ۱۰۵ این قانون، به عنوان شاهد و مطلع اظهاراتی را بیان می‌کند که متضمن هیچ گونه مطلبی بر علیه او نیست.^۳ در همین چارچوب، تفتیش و بازرسی منزل و ضبط اشیاء مرتبط با بزه ارتكابی در غیاب شخص ذینفع در صورتی که پس از ارائه این اشیاء در مدت تحت نظر به شخص مزبور، اعتراضی نسبت به منشأ این اشیاء صورت نگیرد، نمی‌تواند از موارد لطمه به حقوق دفاعی او قلمداد شود.^۴ همچنین اشتباه بازپرس در خصوص محاسبه شروع مدت تحت نظر که تمدید شده است، در صورتی که مجموع مدت تحت نظر این شخص از مدت قانونی آن تجاوز نکرده باشد، از موارد کم‌اهمیت تلقی می‌شود.^۵ سرانجام در مواردی که وکیل یکی از طرف‌ها و در برخی موارد شخص ذینفع، از نقض تشریفات مربوط به انجام یک اقدام در فرایند دادرسی مطلع شده، اما هیچ گونه اعتراضی در این خصوص به عمل نمی‌آورند، استناد به بطلان، پذیرفته نخواهد شد. در واقع در این مورد، فرض بر این است که هیچ گونه لطمه‌ای به منافع و حقوق دفاعی افراد وارد نگردیده و حتی یک انصراف ضمنی از سوی شخص ذینفع یا وکیل او تلقی می‌گردد (Desportes et Lazerges-Cousquer, 2012: 1301).

1. Crim, 15 nov 1993, B. no 337.

2. Crim, 10 nov 1977, D. 1978, p. 621.

3. Crim, 11 juill 1995, B. no 225.

4. Crim, 15 juill 2000, B. no 229.

5. Crim, 15 févr 2000, B. no 68.

به نظر می‌رسد در رویه قضایی ایران نیز در پرتو اصول راهبردی آیین دادرسی کیفری، امکان استناد به بطلان و بی‌اعتباری تحقیقات در مواردی که اصول و تشریفات رسیدگی (برای مطالعه بیشتر ر.ک: رحمدل، ۱۳۹۷: ۱۵۷ و بعد) و همچنین حقوق بنیادین طرف‌های دعوی نقض می‌شود، وجود دارد و باید در راستای تقویت این حق مهم و اساسی گام برداشت؛ برای نمونه، در مرحله تحقیقات مقدماتی، تأخیر در تفهیم حقوق شخص تحت نظر توسط ضابطان (ماده ۵۲)، تأخیر بیش از یک ساعت ضابطان در آگاه نمودن دادستان از مشخصات سجلی شخص تحت نظر و علت تحت نظر قرار گرفتن وی (ماده ۴۹)، بازداشت شخص در جرایم مشهود از سوی ضابطان بدون وجود قرائن و امارات قوی بر ارتکاب این جرایم از سوی وی و تجاوز از مدت قانونی تحت نظر توسط ضابطان (ماده ۴۶)، سلب حق همراه داشتن وکیل و عدم تفهیم این حق به متهم توسط بازپرس (ماده ۱۹۰)، سلب حق مطالعه یا دسترسی به تمام یا برخی از اوراق، اسناد و مدارک پرونده بدون صدور قرار عدم دسترسی به پرونده (ماده ۱۹۱)، نقض اصل مصونیت ارتباطات مخابراتی افراد و محکومان بدون رعایت مقررات و تشریفات مربوط (ماده ۱۵۰)، استفاده از شیوه‌هایی که برخلاف الزامات قانونی مربوط به مشروعیت تحصیل دلیل به لحاظ ماهیت آن‌ها منجر به نقض حقوق دفاعی افراد می‌شود و یا استفاده از اغفال و فریب برای اثبات بزهکاری (ماده ۱۹۵)، سلب حق تذکر از وکیل متهم در صورت طرح سؤالات تلقینی یا سایر موارد خلاف قانون توسط بازپرس (تبصره ماده ۱۹۵)، اجبار شخص به شهادت و یا اجبار به شهادت از طریق توسل به خواب مصنوعی (اصل ۳۸ قانون اساسی)، انتخاب افرادی به عنوان اهل خبره در حوزه‌هایی که کارشناس رسمی دادگستری متخصص وجود دارد و یا استفاده از افرادی به عنوان کارشناس که کارشناس رسمی دادگستری نبوده و یا دارای صلاحیت در رشته مربوط نیستند (ماده ۱۵۶)، نقض اصل ترافعی از گذر کتمان هویت و مشخصات شاهد از متهم و سلب حق جرح شاهد از سوی وی (تبصره ۲ ماده ۲۱۴) و ...

در مرحله دادرسی نیز می‌توان به عدم ارسال تصویر کیفرخواست برای متهم و یا سلب حق دسترسی به پرونده جهت تدارک دفاع (مواد ۳۴۲ و ۳۵۱)، عدم تعیین وکیل برای متهم فاقد تمکن مالی در صورت درخواست وی (ماده ۳۴۷)، عدم تعیین وکیل برای

بزه‌دیده فاقد تمکن مالی از سوی دادگاهی که ضرورت تعیین آن را احراز نموده است (تبصره ماده ۳۴۷)، رسیدگی بدون حضور وکیل تسخیری متهم در جرایم موضوع بندهای الف تا ت ماده ۳۰۲، عدم استماع دفاعیات وکیل متهم در موارد عدم حضور متهم در جلسه دادگاه (ماده ۳۵۰)، پرسش از متهم راجع به قبول یا رد اتهام انتسابی بدون اینکه دادستان یا نماینده وی دلایل خود را برای اثبات اتهام انتسابی ارائه نموده باشند (ماده ۳۵۹)، بر خلاف ترتیب مقرر در ماده مزبور، دفاعیات متهم وکیل او به عنوان آخرین نفر پیش از اعلام ختم دادرسی استماع نگردد و یا به مطالب آن‌ها در آخرین دفاع که در کشف حقیقت مؤثر است، رسیدگی نشود (ماده ۳۷۱)، استماع شهادت شهود بدون رعایت تشریفات اتیان سوگند (ماده ۳۲۳)، سلب حق پرسش از شاهد طرف دیگر دعوی که دادگاه شهادت او را استماع نموده است (ماده ۲۳۶) و....

ج) کارکردهای قضایی اصول راهبردی

رویکرد رویه قضایی به ویژه دیوان عالی کشور به اصول راهبردی، به رغم گذشت چند سال از تصویب آن‌ها، مبهم و نامشخص بوده و بی تفاوتی در استناد به این اصول، حکایت از خودداری از دادن یک نقش واقعی و راهبر به این اصول دارد. شاید از نگاه دیوان عالی کشور، این اصول تکرار و بازتولید برخی مقررات سابق بوده و فاقد هر گونه نوآوری و فایده عملی است. بررسی برخی آرای صادره از دادگاه‌های تجدیدنظر و دیوان عالی کشور حاکی از این است که مراجع مزبور، یا تنها مقررات تکنیکی - فنی را مورد استناد قرار داده و اراده‌ای در استناد به اصول راهبردی نداشته‌اند و یا اینکه با استناد به اصول کلی دادرسی، هیچ گونه اشاره مستقیمی به مواد ۲ تا ۶ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ به جز اصل برائت (ماده ۴) صورت نگرفته است؛ برای نمونه، استناد به اصول کلی دادرسی بدون اشاره مستقیم به مواد ۲ تا ۶ قانون آیین دادرسی کیفری در رأی وحدت رویه شماره ۷۵۶ مورخ ۱۴/۱۰/۱۳۹۵ دیوان عالی کشور کاملاً روشن است. در این پرونده، اختلاف بین دو شعبه دادگاه انقلاب تهران در مورد این موضوع بوده است که آیا تخفیف موضوع ماده ۴۴۲ قانون

آیین دادرسی کیفری^۱ تنها مربوط به تعزیرات قابل تجدیدنظر در دادگاه‌های تجدیدنظر است (مجازات‌های تعزیری درجه چهار تا هفت) و یا اینکه تعزیرات قابل فرجام (مجازات‌های تعزیری درجه یک تا سه) را نیز شامل می‌شود؟ دیوان به منظور برخورداری شخص محکوم به حبس ابد از مقررات ماده مزبور که به موجب آن محکوم علیه می‌تواند با توافق دادگاه صادرکننده حکم، ضمن اسقاط فرجام‌خواهی خود از تخفیف مجازات تا یک چهارم برخوردار گردد، استناد به اصول راهبردی مشخصی را ضروری نمی‌بیند. از این رو، در رأی صادره بدون استناد به اصول راهبردی خاص (مواد ۶۰۱)، تسری حکم ماده ۴۴۲ قانون مزبور نسبت به محکومیت‌های قابل فرجام را منطبق با موازین قانونی و اصول کلی دادرسی می‌داند.

بدین ترتیب دیوان عالی کشور از نقش خود در خصوص ارتقای فرهنگ قضایی در توسعه اصول راهبردی آیین دادرسی کیفری غافل مانده است. در واقع، دیوان عالی کشور با بی‌اعتنایی نسبت به اصول مزبور، از یکی از گفتمان‌های جدید در حقوق کیفری ایران یعنی رعایت تشریفات دادرسی منصفانه در پرتو استناد به اصول مزبور و در نتیجه از یاددهی و آموزش آن به دادرسان زیردستی چشم‌پوشی نموده است.

افزون بر این، ملاحظه می‌شود که گفتمان دیگر قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ یعنی شیوه حل اختلاف‌های کیفری بر اساس رویکرد توافقی شدن که از نتایج مهم آن، کاهش یا کوتاه کردن مداخله نظام کیفری بوده، مورد توجه دیوان عالی کشور قرار نگرفته است. ماده ۱ قانون آیین دادرسی کیفری در کنار هدف توان‌گیرانه - سزادهی به بزهکار (هدف کلاسیک)، صلح میان طرفین را به عنوان راهبرد توافقی شدن عدالت تصالحو پیش‌بینی نموده است (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۹۶: ۶۰۵). این توافق و سازش از یکسو به اصلاح ذات‌البین و حل اختلاف کیفری بین شاکی و متهم می‌پردازد و از سوی دیگر، شامل سازش میان مقام قضایی و متهم (محکوم) یعنی قراردادی شدن عدالت

۱. به موجب مقررات این ماده، در صورتی که محکوم علیه پیش از پایان مهلت تجدیدنظرخواهی، حق تجدیدنظرخواهی خود را اسقاط و یا درخواست تجدیدنظر را مسترد نماید، دادگاه تا یک چهارم مجازات تعیین شده را کسر می‌کند.

کیفری می‌گردد که نتیجه آن حذف (تعلیق تعقیب) یا کوتاه کردن فرایند کیفری (سازش در چارچوب ماده ۴۴۲) است.^۱

بدین‌سان، هیئت عمومی دیوان عالی کشور در برابر این پرسش که آیا پیش‌بینی اصول راهبردی در ابتدای قانون آیین دادرسی کیفری، متضمن نفع و فایده هستند، پاسخ منطقی نداده است. آنچه در این تصمیم مشخص است، بی‌اعتنایی دیوان به یکی از مهم‌ترین اصول راهبردی یعنی اصل تسریع در رسیدگی یا مهلت معقول دادرسی است.

اهمیت این اصل به عنوان یکی از مصادیق دادرسی منصفانه برای نویسندگان قانون آیین دادرسی کیفری که از مفاد اسناد بین‌المللی کیفری حقوق بشری مانند ماده ۱۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، ماده ۶ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر و حمایت از آزادی‌های بنیادین و همچنین از قوانین داخلی برخی کشورها از جمله ماده مقدماتی قانون آیین دادرسی کیفری فرانسه آگاهی داشتند تا بدانجا بوده که ماده ۳ قانون آیین دادرسی کیفری را به آن اختصاص داده‌اند.^۲ در رویه قضایی نیز سال‌هاست که دغدغه قوه قضاییه، کوتاه نمودن جریان دادرسی است که می‌تواند از علت‌های مختلفی از جمله تورم قوانین کیفری، نقص تشکیلات و نامتناسب بودن آن با انبوه پرونده‌های در جریان رسیدگی، عدم پیش‌بینی سازوکارهای ناظر به حذف یا کوتاه شدن جریان دادرسی و به ویژه عدم استقبال مقامات قضایی از این نهادها ناشی گردد.

در آرای متعدد دیگر نیز دیوان عالی کشور بدون استناد به اصل توافعی، تصمیمات صادره از دادگاه کیفری استان را با این استدلال که دادستان یا نماینده وی در جلسات

۱. گفتنی است که بر اساس رأی وحدت رویه شماره ۷۲۲ مورخ ۱۳۹۷/۰۹/۲۰، تفسیر هیئت عمومی دیوان عالی کشور ماهیت توافقی مقررات مزبور را مدنظر نداشته، بلکه با توجه به سیاق عبارات ماده ۴۴۲، اعمال تخفیف را برای دادگاه تکلیف دانسته است.

۲. گفتنی است در کنار سازوکارهای جدید که به طور معمول طول فرایند رسیدگی را حذف می‌نماید، مانند بایگانی کردن پرونده (ماده ۸۰)، تعلیق تعقیب و سازش کیفری (ماده ۸۱) و میانجیگری کیفری (ماده ۸۲)، قانون‌گذار در سال ۱۳۹۲ مقررات سابق ماده ۶ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری (ماده ۴۴۲ قانون آیین دادرسی کیفری فعلی) را که اجرای آن باعث حذف یک مرحله از فرایند کیفری می‌گردد، حفظ نموده است.

رسیدگی دادگاه حاضر نبوده و از وی دعوت به عمل نیامده است، نقض می‌کند.^۱ در پرونده دیگری، شخص متقاضی اعاده دادرسی مدعی است که در مرحله تحقیقات مقدماتی در دادسرا، اتهام وی جعل و استفاده از سند مجعول تفهیم شده و بر این اساس نیز دفاع و آخرین دفاع اخذ و کیفرخواست صادر گردیده است؛ در مقام رسیدگی، دادگاه اتهام‌های انتسابی وی را تغییر و آن را مشارکت در بزه انتقال مال غیر (کلاهبرداری) تشخیص داده است، اما بدون تفهیم اتهام و وصف کیفری جدید، وی را بر اساس اتهام جدید محکوم می‌نماید. دیوان عالی کشور با پذیرش درخواست اعاده دادرسی متقاضی تأکید می‌نماید که این اقدام دادگاه بدوی بر خلاف تشریفات و موازین آمره دادرسی کیفری صورت گرفته است و هرچند دادگاه اختیار تبیین نوع اتهام را بر خلاف آنچه در کیفرخواست آمده است، دارد، اما لازمه آن رعایت موازین قانونی با ملحوظ داشتن حقوق دفاعی متهم است و چنین اقدامی ملاحظه نمی‌گردد.^۲ بدین ترتیب، دیوان عالی کشور اعاده دادرسی شخص نسبت به حکم دادگاه بدوی را با توجه به مغایرت آن با تشریفات و موازین آمره دادرسی کیفری می‌پذیرد؛ اما استناد به اصل ترافیعی را که به موجب آن متهم باید از اتهام علیه خود و دلایل آن آگاه شده و بتواند آن‌ها را به مناقشه بکشد، ضروری نمی‌بیند. این بی‌تفاوتی نسبت به استناد به اصول راهبردی در هنگامی که دیوان عالی کشور عقیده دارد که رسیدگی به اتهامات داخل در صلاحیت اضافی الزاماً باید توأم با صدور کیفرخواست صورت گیرد نیز مشاهده می‌شود. برای نمونه، شخصی به اتهام لواط ایقابی، سرقت، ایراد ضرب و جرح عمدی تحت پیگرد قرار می‌گیرد؛ دادگاه کیفری استان با توجه به اینکه جرم مهم‌تر (لواط) در صلاحیت اوست، به سایر جرایم نیز به تبع جرم اصلی بدون اینکه نیاز به صدور کیفرخواست در مورد آن‌ها باشد، رسیدگی می‌کند؛ این تصمیم مورد فرجام‌خواهی قرار می‌گیرد و دیوان

۱. برای نمونه ر.ک: مرکز استخراج و مطالعات رویه قضایی، ۱۳۹۶: ۱۳۳، رأی شماره ۹۳۰۹۹۷۰۹۱۰۰۰۱۶۴ مورخ ۱۳۹۳/۰۳/۱۰ صادره از شعبه ۲۷ دیوان عالی کشور؛ مرکز استخراج و مطالعات رویه قضایی، ۱۳۹۷: ۱۰۴، رأی شماره ۹۳۰۹۹۷۰۹۱۰۶۰۱۱۳۶ مورخ ۱۳۹۳/۰۸/۱۰ صادره از شعبه ۳۳ دیوان عالی کشور.

۲. برای نمونه ر.ک: مرکز استخراج و مطالعات رویه قضایی، ۱۳۹۷: ۷، رأی شماره ۹۳۰۹۹۷۰۹۱۰۶۰۰۹۵۴ مورخ ۱۳۹۳/۰۷/۰۶ صادره از شعبه ۳۳ دیوان عالی کشور؛ همان: ۸۴، رأی شماره ۹۳۰۹۹۷۰۹۵۰۱۳۱۳ مورخ ۱۳۹۳/۰۸/۰۴.

عالی کشور ضمن پذیرش فرجام‌خواهی، رأی دادگاه کیفری استان را نقض می‌نماید، با این استدلال که برابر تبصره ۳ ماده ۳ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، رسیدگی به اتهامات سرقت و ایراد ضرب و جرح عمدی بدون صدور کیفرخواست فاقد وجاهت قانونی است.^۱

بدین‌سان با توجه به وجود یک مقررات فنی - تکنیکی شفاف که پذیرش فرجام‌خواهی را توجیه می‌نماید، دیوان عالی کشور از استناد به اصل راهبردی مهم دو مرحله‌ای بودن^۲ رسیدگی که بر اساس آن به اتهامات شخص ابتدا باید در دادسرا رسیدگی به عمل آید و پس از صدور کیفرخواست، دادگاه شروع به رسیدگی کیفری نماید، بی تفاوت می‌ماند. این رویکرد در رأی صادره از شعبه ۱۴ دیوان عالی کشور نیز قابل مشاهده است. در این پرونده، دادگاه کیفری استان بدون صدور کیفرخواست، به اتهام مشارکت در آدم‌ربایی رسیدگی و اصدار رأی نموده است. از نظر دیوان، تنها پرونده‌های موضوع جرایم مشمول حد زنا، لواط، جرایم تعزیری درجه هفت و هشت و جرایم مربوط به اطفال و نوجوانان زیر پانزده سال بدون نیاز به کیفرخواست مستقیماً در دادگاه مزبور مطرح می‌شوند و «رسیدگی توأمان دادگاه در موضوع مطروحه به جرایم لواط و آدم‌ربایی، موجب لغو حکم مقنن در خصوص مورد که از قواعد آمره است، نخواهد شد». بدین‌سان، دیوان عالی کشور فرجام‌خواهی شخص ذینفع نسبت به رأی صادره را می‌پذیرد؛ اما نه بر اساس اصل راهبردی دو مرحله‌ای بودن رسیدگی، بلکه بر اساس تبصره ۳ ماده ۳ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب که تنها جرایم مشمول حد زنا و لواط را به طور مستقیم قابل طرح در دادگاه کیفری استان می‌داند.^۳

به این ترتیب، کارنامه دیوان عالی کشور به رغم تلاش پاره‌ای از دادرسان^۴ در

۱. همان: ۱۹۳، رأی شماره ۹۳۰۹۹۷۷۹۱۰۶۰۰۲۹۸ مورخ ۱۳۹۳/۰۳/۱۲ صادره از شعبه ۳۳ دیوان عالی کشور.

۲. اصل دو مرحله‌ای بودن رسیدگی، در ماده مقدماتی قانون آیین دادرسی کیفری فرانسه به رسمیت شناخته شده است.

۳. برای نمونه ر.ک: همان: ۱۳۳، رأی شماره ۹۳۰۹۹۷۰۹۰۷۴۰۰۲۲۱ مورخ ۱۳۹۳/۰۲/۲۴ صادره از شعبه ۳۵ دیوان عالی کشور؛ همان: ۲۴۶، رأی شماره ۹۳۰۹۹۷۰۹۰۶۴۰۰۰۷۲ مورخ ۱۳۹۳/۰۳/۳۱ صادره از شعبه ۳۳ دیوان عالی کشور.

۴. برای مطالعه بیشتر ر.ک: اداره وحدت رویه دیوان عالی کشور، ۱۳۹۷: ۱۱۵۱-۱۱۶۶.

نهادینه کردن دو گفتمان جدید قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ (گفتمان دادرسی منصفانه و گفتمان عدالت تصالحي - سازشی^۱)، حاکی از عدم استقبال از این دو گفتمان است. به بیان دیگر، سیاست جنایی شکلی قضایی در این خصوص، منطبق با گفتمان سیاست جنایی قانون گذار نبوده و دغدغه قانون گذار در استقرار مفاهیم و مدل‌های جدید رسیدگی کیفری، مورد توجه دیوان عالی کشور قرار نگرفته است.

نتیجه گیری

نوآوری مهم قانون گذار در پیش‌بینی اصول آیین دادرسی کیفری در فصل اول از بخش اول «کلیات» قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲، زمینه تحول حقوق و آزادی‌های فردی شهروندان را در فرایند کیفری فراهم آورده است. این اصول به عنوان نگهبان و ناظر دقیق و تیزبین آیین دادرسی کیفری عمل می‌نماید که اولین هدف آن، جلوگیری و محدودسازی اقدامات قهرآمیز و خودسرانه پلیسی - قضایی است که به مناسبت مبارزه با بزهکاری و کشف حقیقت، حقوق و آزادی‌های اشخاص را که در اسناد بین‌المللی، قانون اساسی و مقررات و قوانین آیین دادرسی کیفری شناسایی شده، در معرض تضییع قرار می‌دهند.

این اصول از یکسو به حقوق و آزادی‌های فردی و به طور کلی کرامت انسانی مربوط می‌شوند و از سوی دیگر، حقوق بزه‌دیده را نیز مورد توجه قرار می‌دهند. بدین ترتیب، حقوق طرف‌های دعوی تضمین و تقویت شده و در نتیجه، کیفیت دادرسی منصفانه ارتقا می‌یابد و بر دغدغه قانون گذار در استقرار مفهوم و لوازم مدل دادرسی عادلانه پا کر که بر اساس آن رسیدگی‌های کیفری باید منصفانه و توافقی باشد، تأکید می‌ورزد^۲ (Henrion, 2001: 50). در پرتو این اصول است که هدف مهم و دیرینه آیین دادرسی کیفری یعنی اجرای عدالت و حمایت از حقوق بنیادین اشخاص از گذر برقراری توازن و سازش میان استقرار و حفظ نظم عمومی و شناسایی و دستگیری مرتکبان

۱. برای مطالعه بیشتر ر. ک: نجفی ابرندآبادی، ۱۳۹۶: ۶۰۵ و بعد.

۲. این مبنا در هنگام تصویب ماده مقدماتی قانون آیین دادرسی کیفری فرانسه در ۱۵ ژوئن ۲۰۰۰ م. مورد توجه قانون گذار فرانسه نیز بوده است (Cf. Henrion, 2001: 50).

جرم از یکسو و رعایت حقوق و آزادی‌های فردی در برابر کنشگران و نهادهای عدالت کیفری از سوی دیگر تحقق می‌یابد (Hélie, 1866: 4, cite par: Pradel, 2006-2007: 324).

رسالت و کارکرد عمده اصول راهبردی آیین دادرسی کیفری به عنوان قواعد هنجارمند ضروری، به منظور تفسیر صحیح و ابهام‌زدایی از قوانین فنی و تکنیکی قانون آیین دادرسی کیفری بوده و همچنین نظارت بر چگونگی اجرای این مقررات در طول فرایند کیفری است. این اصول در تمامی مراحل مختلف فرایند کیفری و همه مقررات قانون آیین دادرسی کیفری و همه مراجع کیفری عمومی و اختصاصی و شبه قضایی (قلمرو کیفری) حکومت دارد. اهمیت این اصول با توجه به تنوع و افزایش بیش از پیش مقررات فنی و تکنیکی و همچنین اصلاحات متعدد در قوانین آیین دادرسی کیفری احساس می‌شود. این اصول که ریشه در اسناد بین‌المللی حقوق بشر و قانون اساسی دارند، دارای ارزش فرائقینی بوده و به تعبیر یکی از حقوق‌دانان، به سطح اصول فراملی حقوق کیفری ارتقا یافته‌اند (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۹۹: ۶۰۸). در نتیجه، رعایت آن‌ها از سوی قانون‌گذار و کنشگران فرایند کیفری الزامی است و نقض آن‌ها با ضمانت اجراهای کیفری، اداری، انتظامی و به ویژه بطلان (ضمانت اجرای حقوقی) همراه است. بدین‌سان، این اصول رسالت نظارتی و کنترل بر تصویب قوانین آیین دادرسی کیفری دارند و قانون‌گذار باید این اصول را به هنگام تصویب قوانین در نظر بگیرد، چندان که مقررات فنی و تکنیکی قانون در ادامه اصول راهبردی و منطبق با آن اصول شکل گیرد. در واقع، قانون‌گذار تحت نفوذ اصول راهبردی، مقید به رعایت خطوط اساسی ترسیم‌شده توسط آن‌ها خواهد بود و بدین‌سان است که بیش از پیش، فرایند پیوستگی و همگرایی قوانین عادی با هنجارهای فرائقینی تحقق می‌یابد.

همچنین ارزش فرائقینی این اصول باعث می‌شود که در صورت مغایرت میان یکی از این اصول با یک مقررۀ فنی و تکنیکی، مقام قضایی این اصول را در اولویت قرار داده و اعمال نماید. با وجود این، کارنامه کنشگران عدالت کیفری به ویژه دیوان عالی کشور، حکایت از استقبال قابل توجهی از این گفتمان ندارد و شعب دیوان در آراء و تصمیم‌های خود، استناد به اصول راهبردی را چندان مورد توجه نمی‌دهند.

در حالی که دیوان عالی کشور به مناسبت رسیدگی‌های خود می‌تواند با تفسیر

اصول موجود و استخراج اصول مرتبط جدید، مقررات فنی و تکنیکی قانون آیین دادرسی کیفری را تفسیر و تکمیل کرده و همزمان الزامات اساسی جدیدی را برای مراجع قضایی پایین دستی و قانون‌گذار وضع نماید. نظرات و ملاحظات تفسیری دیوان عالی کشور در این چارچوب، جنبه تعلیماتی و آموزشی در جهت رعایت حقوق اساسی اشخاص برای قانون‌گذار و رویه قضایی داشته و می‌تواند به استقرار و ارتقاء دادرسی منصفانه بینجامد. بدین ترتیب، دیوان با تصمیمات، آراء و تفسیرهای خود در واقع، سیاست جنایی شکلی قضایی را با سیاست جنایی تقنینی منطبق نموده و به تعارض‌هایی که میان سیاست جنایی تقنینی و سیاست جنایی قضایی شکلی وجود دارد، خاتمه می‌دهد. نهادینه کردن این اصول، کنترل و تلطیف اقدامات دست‌اندرکاران سیاست جنایی در ایجاد و متنوع کردن ضابطان خاص و مراجع کیفری اختصاصی، گسترش اختیارات آن‌ها و آیین دادرسی کیفری ویژه و افتراقی را - که تهدیدی علیه حقوق بنیادی افراد محسوب شده و بیش از گذشته مورد توجه قرار گرفته است - در پی خواهد داشت. اصول راهبردی آیین دادرسی کیفری را نمی‌توان یک مقررۀ حقوق کیفری شکلی دانست؛ بلکه مقرره‌ای بوده که به آزادی‌های عمومی اشخاص مربوط می‌شود و به بیان لارگیه، یک کلاس درس آیین دادرسی کیفری در نهایت چیزی جز کلاس درس آزادی‌های عمومی که به درستی تدریس شود، نیست (Larguier, 1999: 2).

کتاب‌شناسی

۱. آشوری، محمد، *آیین دادرسی کیفری*، چاپ بیست و یکم، تهران، سمت، ۱۳۹۸ ش.
۲. همو، *مجموعه مقالات عدالت کیفری (۲)*، تهران، دادگستر، ۱۳۹۲ ش.
۳. اداره وحدت رویه دیوان عالی کشور، *مذاکرات و آراء هیأت عمومی دیوان عالی کشور، سال ۱۳۹۵*، بخش دوم، تهران، اداره کل وحدت رویه و نشر مذاکرات هیأت عمومی دیوان عالی کشور، ۱۳۹۷ ش.
۴. باقری‌نژاد، زینب، *اصول آیین دادرسی کیفری*، تهران، خرسندی، ۱۳۹۴ ش.
۵. پرادل، ژان و دیگران، *حقوق کیفری شورای اروپا*، ترجمه محمد آشوری، تهران، خرسندی، ۱۳۹۲ ش.
۶. تدین، عباس، *تحصیل دلیل در آیین دادرسی کیفری*، چاپ دوم، تهران، میزان، ۱۳۹۲ ش.
۷. تدین، عباس، و زینب باقری‌نژاد، «هستی‌شناسی اصول بنیادین دادرسی کیفری»، *فصلنامه پژوهش حقوق کیفری*، دوره نهم، شماره ۳۳، زمستان ۱۳۹۹ ش.
۸. خالقی، علی، *نکته‌ها در قانون آیین دادرسی کیفری*، تهران، شهر دانش، چاپ پانزدهم، ۱۳۹۹ ش.
۹. رحمدل، منصور، «تشریفات قانونی و دادرسی و آثار مترتب بر عدم رعایت آن‌ها در امور کیفری»، *دوفصلنامه آموزه‌های حقوق کیفری*، دوره پانزدهم، شماره ۱۵، بهار و تابستان ۱۳۹۷ ش.
۱۰. رستمی، هادی، *آیین دادرسی کیفری*، تهران، میزان، ۱۳۹۷ ش.
۱۱. ساقیان، محمدمهدی، «اصل برابری سلاح‌ها در فرایند کیفری (با تکیه بر حقوق فرانسه و ایران)»، *مجله حقوقی دادگستری*، شماره ۵۶-۵۷، پاییز و زمستان ۱۳۸۵ ش.
۱۲. همو، «تحولات حقوق بزه‌دیده (شاکی) در مرحله تحقیقات مقدماتی»، در: *مجموعه مقالات همایش آیین دادرسی کیفری؛ بنیان‌ها، چالش‌ها و راهکارها*، تهران، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۵ ش.
۱۳. طهماسبی، جواد، *آیین دادرسی کیفری*، چاپ دوم، تهران، میزان، ۱۳۹۵ ش.
۱۴. کشاورز صدر، سیدمحمدعلی (گردآورنده)، *آیین و رویه دادرسی کیفری*، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۸ ش.
۱۵. مرکز استخراج و مطالعات رویه قضایی، *مجموعه آرای قضایی شعب دیوان عالی کشور (کیفری)*، بهار ۱۳۹۳، تهران، مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضاییه، ۱۳۹۶ ش.
۱۶. مرکز استخراج و مطالعات رویه قضایی، *مجموعه آرای قضایی شعب دیوان عالی کشور (کیفری)*، مهر، *آبان و آذر ۱۳۹۳*، تهران، مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضاییه، ۱۳۹۷ ش.
۱۷. نجفی ابرندآبادی، علی حسین، «بین‌المللی - اساسی شدن اصول حقوق کیفری» در: *دانشنامه سیاستگذاری حقوقی*، به کوشش لعیا جنیدی و امیرحسین نیازپور، تهران، معاونت تدوین، تنقیح و انتشار قوانین و مقررات معاونت حقوقی رئیس‌جمهور، ۱۳۹۹ ش.
۱۸. همو، «گفتمان سیاست جنایی قانون‌گذار در قانون آیین دادرسی کیفری، ۱۳۹۲»، در: *حج اندیشه؛ هم‌فزایی فقه و حقوق در تحقق عدالت و تعالی انسان*، به کوشش نعمت‌اله الفت، قم، دانشگاه مفید، ۱۳۹۶ ش.

19. Ambroise-Castérot, Coralie et Philippe Bonfils, *Procédure pénale*, 1^e éd., Paris, Presses Universitaires de France – PUF, 2011.
20. Crim, 10 nov 1977, D. 1978, p. 621.
21. Crim, 11 juill 1995, B. no 225.
22. Crim, 14 mars 1988, D. 1988, somm. p. 136, obs. Pradel.
23. Crim, 15 févr 2000, B. no 68.

24. Crim, 15 juill 2000, B. no 229.
25. Crim, 15 nov 1993, B. no 337.
26. Desportes, Frederic et Laurence Lazerges-Cousquer, *Procédure Penale*, 2^e éd., Paris, Economica, 2012.
27. Giudicelli, André, “Chroniques — Chronique de jurisprudence; Procédure pénale”, *Revue de science criminelle et de droit pénal comparé (RSC)*, Janvier-Mars 2003.
28. Hélie, Faustin, *Traité de l'instruction criminelle*, Tome I, 1866.
29. Henrion, Hervé, “L'article préliminaire du code de procédure pénale: vers une «théorie législative» du procès pénal?”, *Archives de politique criminelle*, n° 23, 2001.
30. Larguier, Jean, *Procédure pénale*, 17^{ème} éd., Editions Dalloz, 16 janvier 1999.
31. Lazerges, Christine, “De l'écriture à l'usage de l'article préliminaire du Code de procédure pénale”, *Le champ penal*, Mélanges en l'honneur du professeur Reynald Ottenhof, Dalloz, 2006.
32. Pradel, Jean, *Procédure pénale*, Paris, Cujas, 2006-2007.
33. Vergès, Etienn, “L'effet normatif de l'article préliminaire du Code de procédure pénale”, in: *Mélanges offerts à Raymond Gassin*, PUAM, 2007.
34. Id., *Les principes directeurs du proces judiciaire; Etude d'une catégorie juridique*, These, Université d'Aix-Marseille, Décembre 2000.
35. Vouvray, P. et Geneviève Giudicelli-Delage, *Revue de science criminelle et de droit pénal comparé (RSC)*, 2001.



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی